



## پابلوس کازالس

ترجمه امیر اشرف آریان پور

اهالی قریه « ودرل » - درهفتاد کیلومتری شهر بارسلون - هرگز روز ۲۹  
 دسامبر سال ۱۸۷۶ را از یاد نخواهند برد؛ زیرا در این روز کودکی در دیار آنان  
 چشم بجهان گشود که بعدها با هنر خویش افتخاری جاویدان نصیب ده نشینان « ودرل »  
 کرد و این کودک کسی جز پابلو کازالس، بهترین نوازنده ویولنسل جهان، نبود.



« پابلو کازالس » نقاشی از  
توروپ ، ۱۹۰۴

پابلو از کودکی شیفته طبیعت افسونگر دیار خویشتن بود. اوسال‌های کودکی رادر کنار جویبارها و دشته‌ها گذرانید و باز مزه جویبار و وزش نیم سحر گاهی انسی فراوان داشت. عشق به طبیعت خیال جان و دل او را تسخیر کرده بود که راهی جز این در پیش نداشت تا از طبیعت الهام بگیرد و خویشتن را به عالم هنر بسپارد و چه هنری زیباتر از موسیقی می‌تواند باشد...؟

پدرش ارگ نواز کلیسای قریه «ودرل» بود و هم‌او بود که پابلو خردسال‌را با موسیقی آشنا کرد. بزودی انگشت‌های کوچک پابلو شستی‌های پیانو را باز بردستی لمس کرد؛ چندی بعد به ویولون توجه نمود و سپس نوازندگی ارگ را فرا گرفت و از آن پس گاه و بیگاه بجای پدرش در کلیسا ارگ میزد و چنان در نواختن استاد شده بود که اهالی ده غالباً او را با پدرش اشتباه می‌گرفتند.

پدر پابلو او را با آثار ارگ باخ، سونات‌های پیانو بتهوون و آثار پیا نوشوین آشنا کرد. هنگامی که پابلو یازده سال بیشتر نداشت در کنسری نوازندگی «ژوزف کارسییا» ویولنسلست معروف مقیم بارسلون را شنید و چنان شیفته هنرمندی



گاریسیا شده که در پایان برنامه با خود گفت: « این سازایده آل من است، باید نوازندگی آنرا فرا بگیرم.» پدرش ویولنسلی برای او خرید و پابلو بزودی درس‌های نخستین را فرا گرفت ..

با همه پیشرفتهای پابلو در زمینه موسیقی، پدرش با «موسیقی‌دان شدن» او مخالف بود و میل داشت پسرش نجاری بیاموزد و درآینده بعنوان «نجارباشی قریه و درل» چشم و چراغ خانواده‌اش گردد!...

کسی چه می‌داند، شاید اگر پابلو نجاری پیشه می‌گرفت حالا کار و کاسبی بهتری داشت ...

خوشبختانه مادر پابلو بدادش رسید و تصمیم گرفت که حامی او باشد، و از آن ببعد تازمانی که پابلو ویولنسلست سرشناس شد مادرش همچون فرشته‌افسانه‌ها راهنما و نگهبان او بود. یکروز با خود گفت: «پسرم شیفته نوازندگی است، باید برایش معلم خوبی پیدا کنم، باید او را بشهر بفرستم...» و بدنبال این تصمیم ابتدا شوهرش را که از او حرف‌شنوی داشت راضی کرد و بعد پابلو و ویولنسل و خرده ریزش را جمع کرد و او را به بارسلون برد و به اقوام دوری که در آنجا داشت، سپرد.



ویلی بورمستر، نوژن دالبرت، رودلف فیتز نر و پابلو کازالس، وین ۱۹۱۳



کازالس با تفاق ژاک تیبو ،  
آلفرد کورتو و کامبریل فوره  
پاریس ۱۹۲۳

پابلو در مدرسه موسیقی اسم نوشت و نزد «ژوزف کارسییا» مشغول فرا گرفتن ویولنسل شد .

ماههای اول ، دوری از دهکده زادگاه برای پابلو آسان نبود و بهمین جهت گاه و بیگاه به آنجا باز می گشت و پس از چندی با شوقی بیشتر به مدرسه موسیقی رو می آورد . در نابستان با استفاده از تعطیلات ، در ارکستر کوچک قریه خود مشغول نوازندگی شد و از آن پس علاوه بر کلیسا ، در جشن های دهکده نیز شرکت می کرد و هم دهی های خود را ضمن رقص های محلی ، با ویولنسل همراهی می نمود . باین ترتیب او نخستین درس های موسیقی مجلسی را در دهکده «ودرل» فرا گرفت . خود او بعد ها راجع به جشن های دهکده اینطور می گفت : «شرکت در این جشن ها بظاهر کار کوچکی بود اما من آنها چنان دوست داشتم که ترجیح می دادم همچنان در ارکستر کوچک قریه خود بنوازم و شاهد رقص و شادی هم دهی ها



باشم؛ بنظر من اثر معجزه آسای این نوازندگی از نواختن در تالارهای بزرگ شهرها نیز بیشتر بود.

پابلو همچنان به فراگرفتن نوازندگی ویولنسل مشغول بود و بزودی جلب توجه همکلاسان خود را کرد، زیرا در پی کشف تکنیک تازه‌ای بود... و در آن زمان فقط دوازده سال داشت. بعدها به تحقیق خود ادامه داد و بزودی به تکنیکی ساده‌تر و طبیعی‌تر دست یافت. او اوقات خود را به کار و تحصیل، هر دو اختصاص داده بود و نمی‌خواست بیش از این تحمیل خانوادہ اش شود. بناچار در کافه «توست» واقع در حومه شهر «گرشا» بعنوان نوازنده ویولنسل یک تریو، مشغول کار شد. صاحب کافه علاقه وافری به موسیقی داشت و چون پابلو دوازده ساله را دارای استعدادی فوق‌العاده یافت، صمیمانه بیاریش شتافت و کازالس با راهنمایی او با موسیقی واگنر و برامس آشنا شد و در کنسری ویرتوئوز معروف «سارازات» را شنید؛ چندی بعد نیز برای اولین بار در کنسری شرکت کرد و پدرش بخاطر این «واقعه» بزرگ بشهر آمد.

ماهی چند پس از آن، تصادف بکامک پابلو شتافت. توضیح آنکه سه موسیقی‌دان معروف اسپانیولی، آلبنیتس، آربوس و روبیو یک برنامه تریو در بارسلون اجرا کردند و آلبنیتس که از استعداد خارق‌العاده کازالس چیزی شنیده بود، سری به کافه «توست» زد و بعد از شنیدن ساز او، توصیه‌ای بدوستش «کنت مورفی» در مادرید نوشت و آنرا بمادر پابلو داد. کنت مورفی مشاور ملکه اسپانیا «ماریا کریستین» بود و علاقه زیادی به موسیقی و موسیقی‌دانان داشت.

سه سال بعد تحصیلات کازالس در مدرسه موسیقی بارسلون خاتمه یافت و او باتفاق مادرش عازم مادرید دور و بیگانه شد. در آن زمان هفده سال از عمر ویولنسلست ما می‌گذشت...

کنت مورفی در نخستین ملاقات پی به استعداد پابلو برد و به پیشنهاد او ملکه یک بورس تحصیلی جهت تحصیل در کنسرواتوار، در اختیار کازالس گذاشت. کنت مورفی پابلو را همچون فرزندان خود دوست می‌داشت و دقیقاً بفکر تعلیم و تحصیل او بود؛ از جمله او را تشویق کرد که چندین زبان را فرا بگیرد. پابلو استعداد زیادی در زمینه تحصیل زبان داشت و بزودی علاوه بر زبان محلی دیار خود، با زبان‌های اسپانیولی، آلمانی، انگلیسی، فرانسه، ایتالیائی و پرتغالی آشنا شد.

مورفی توجه نوارنده جوان را به سایر رشته‌های هنری و از جمله آهنگسازی



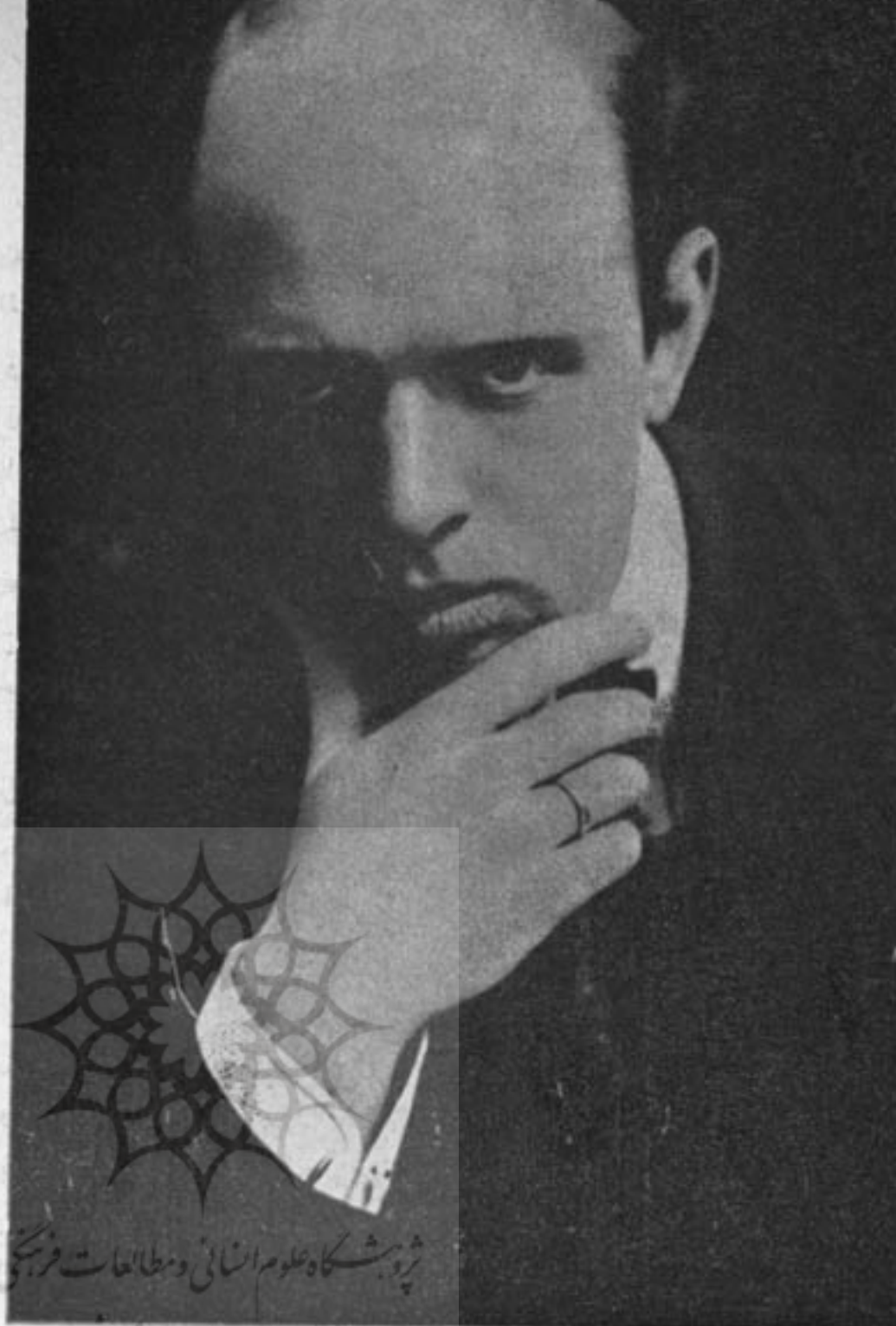
نیز جلب کرد. او قصد داشت کازالس را وادار کند که با خلق آثاری در زمینه اپرا، اپرای اسپانیا را از تقلید و دنباله روی سنن تئاتری ایتالیا باز دارد. باین ترتیب دو سال و نیم گذشت و پابلو آنچه را که در مادرید یادگرفتنی بود، فراگرفت. دوباره مادرش دست بکار شد و تصمیم گرفت او را به شهری بزرگتر ببرد. کنت مورفی مخالف نظر آنان بود ولی نتوانست قانعشان کند؛ بناچار بورس تحصیلی تجدید شد اما يك ماده بعنوان تبصره بآن اضافه گردید؛ مورفی اصرار داشت که کازالس برای ادامه تحصیلات به کنسرواتوار بروکسل برود و آهنگسازی را نزد «گورت»<sup>۱</sup> بیاموزد.

متأسفانه اولین سفر بخارج از اسپانیا، کازالس را خوش نیامد. مدتی بود «گورت» بعلمت پیری تدریس نمی کرد و معلم دیگری که بجایش درس می داد، لحظه ای چند پابلوی حساس را جلوی شاگردان رشته آهنگسازی مورد تمسخر قرار داد و بعد که تصمیم گرفت او را در کلاس خود بپذیرد، کازالس مردك خودخواه را سر جایش نشاند، «نه، شما مرا مسخره کردید، جلوی شاگردانتان بمن توهین کردید، من نمی خواهم اینجا بمانم...» و روز بعد کازالس و مادرش بروکسل را بقصد پاریس ترك گفتند.

بزودی این خبر بگوش کنت مورفی رسید و او در حالی که از خشم می لرزید دستور قطع کمک تحصیلی پابلو را داد. از آن بیعد روزهای غم انگیزی آغاز شد و هنرمند جوان بناچار پست ویولنسلست دوم این تری را پذیرفت. با این حال اوضاع واحوال روز بروز بدتر می شد و پول پیوسته کمیاب تر... دوباره مادر پابلو بدادش رسید و باتفاق به بارسلون باز گشتند. *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

خوشبختانه در بارسلون همه چیز روبراه بود. پابلو بجای معلمش «گارسینیا» عهده دار تعلیم ویولنسل در مدرسه موسیقی دولتی شد و علاوه بر آن بعنوان نوازنده اول ویولنسل در اپرای بارسلون استخدام گردید. کمی بعد کوارتتی ترتیب داد که ویولنسل اول آن «کریک بوم» معروف بود و این کوارتت کنسرت های متعددی در شهرهای اسپانیا اجرا کرد.

کازالس تابستان آن سال را در شهر بیلاقی «اسپینو» گذراند و سولست يك «سپتت» بود. در بازگشت سری به مادرید زد. کنت مورفی از درآشتی درآمد و ملکه يك ویولنسل مارك «گالیانو» باوهدید کرد، باین ترتیب دوباره بین کازالس و



شهرستان کوه علم و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

شهرستان مادرید صلح برقرار شد .

تا سال ۱۸۹۹ پابلو در بارسلون ماند و سپس با توصیه‌ای که کنت مورفی به «شارل لامورو» رهبر ارکستر مقیم پاریس، نوشته بود، راهی پاریس شد. لامورو جوان بیست دو ساله را بگرمی پذیرفت و با کمال میل حاضر شد بخش سولوی کنسرتی خود را باو بسپارد. تمام آنروز را کازالس به نامه نویسی مشغول بود زیرا برای اولین بار مادرش او را تنها گذاشته و همراهش نیامده بود ...

### زندگی در پاریس

روز ۱۲ نوامبر ۱۸۹۹ پابلو کازالس برای اولین بار در پاریس بروی صحنه



آمد و بخش سولو قسمت اول کنسرتو ویولنسل ادوارد لالورا بهمراهی ارکستر و رهبری لامورو نواخت و موفقیت نسبتاً زیادی کسب کرد. بدنبال این «موفقیت» تصمیم گرفت که مرکز فعالیت های خود را در پاریس قرار دهد. در همان زمان دو اتفاق ناگوار برای «عزیزان» کازالس رخ داد، رهبر ارکستر لامورو و حامی او کنت مورفی درگذشتند.

کازالس بزودی دوستان جدیدی یافت و از آن میان موریس راول و «هارالد باور» - که در کنسرهای آمریکا کازالس را همراهی می کرد - قابل ذکرند؛ سپس تریوی معروف خود را با شرکت ژاک تیبو و آلفرد کورتو تشکیل داد.



برونیسلاو هوبرمان، ایگناز فریدمان و کازالس، وین ۱۹۲۷

هنوز جنگ جهانی اول آغاز نشده بود. من (نویسنده کتاب) در شهر اقامتگاهم الزاس یک تریوی بسیار عالی شنیدم. ویولونیست مرد خوش قیافه ای بود که افسونگرانه ویولون میزد. بیانیست قیافه خیلی جدی داشت و مثل این بود که او را به پیانو بسته بودند؛ اما سومی - ویولنسلیست - براحتی نشسته بود و با اطمینان نوازندگی می کرد. بنظر من هیچ صفحه گرامافونی قادر به ضبط احساس و اجرای این سه نوازنده نیست و حیف که فقط خاطره آنشب برای من و دیگران باقی مانده است. گمان می کنم در آن برنامه تریوهای بتهوون و شوبرت اجرا شد.





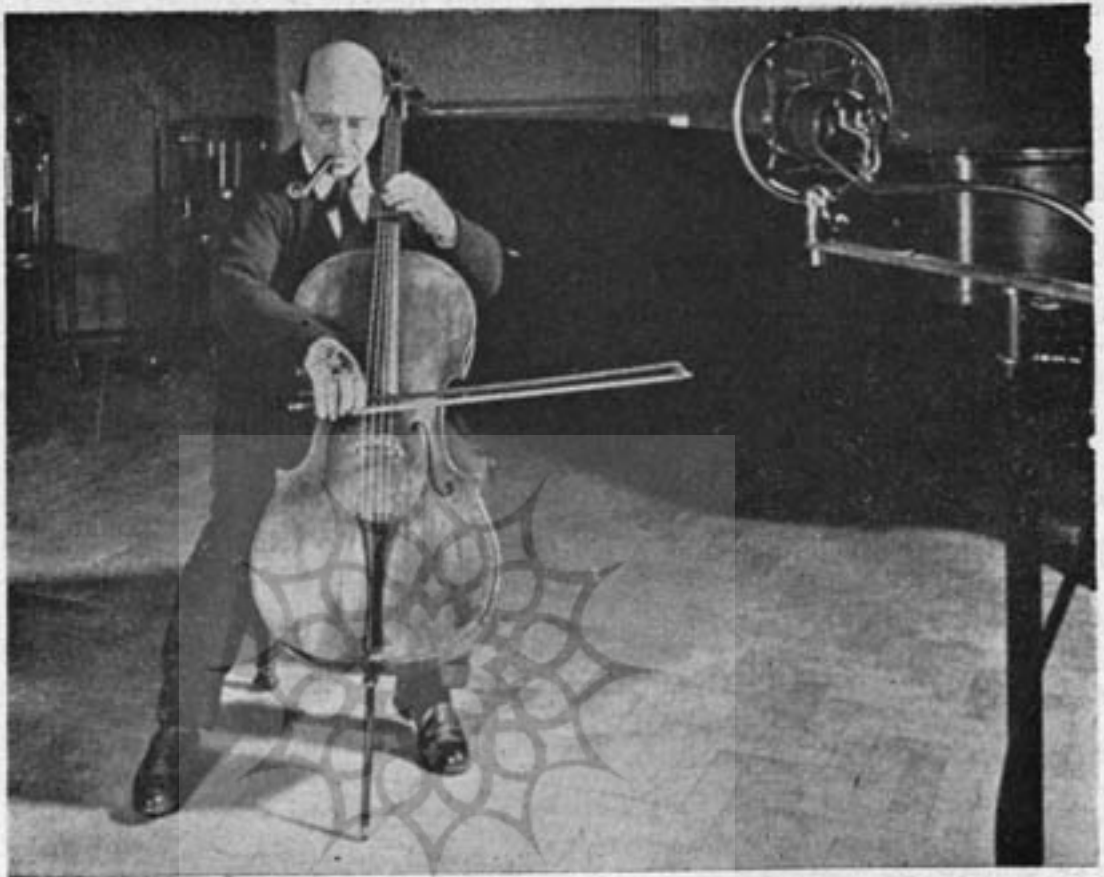
شوکوشین اجرای برنامه در «فیلارمونیک» برلن ۱۹۳۰

بعد از ماهها سفر و اجرای دهها برنامه ، کازالس به پاریس بازگشت و بجمع دوستان قدیم و جدید پیوست. ازدوستان جدید او فوره، دندی، سن-سان، راول، انسکو و کاسلارا می توان نام برد. در همین زمان نقاش هنرمندی بنام «کاریر» پرتره و بولنسلیست ما را کشید و کازالس نیز آرزوی او را در بستر مرگ بر آورد و برایش يك سویت از باخ نواخت .

تمرین های موسیقی مجلسی کازالس و یاراناش بیشتر در منزل تیپو در پاریس یا محل اقامت تابستانی یسای در بلژیک انجام می شد . آنان بیشتر کوینتت می نواختند ، کرایسلر و تیپو و یولون میزدند ، یسای و یولون آلتو و کازالس البته و یولنسل . بخش پیانو را بوزونی ، کورتو و پوژنو به نوبت اجرا می کردند.

باین ترتیب بعد از مسافرت‌های ملال آور ، کازالس روزهای خوشی را در جمع دوستانش می‌گذرانید .

کازالس با هر گونه ظلم و اجحافی مبارزه می‌کرد و با آسانی زیر بار حرف زور ترتیب دهندگان کنسرت نمی‌رفت. یکبار قرار بود در بروکسل برنامه‌ای اجرا



اجرا جهت ضبط در صفحه گرامافون، لندن ۱۹۳۰

کند . در شروع آخرین تمرین ناگهان مشاهده کرد که جمعیت زیادی در سالن کنسرت نشسته‌اند و معلوم شد مدیر برنامه بدون اطلاع کازالس ، بلیت فروخته‌است؛ درحالی که طبق قرار قبلی، به کازالس فقط برای یک برنامه دستمزد می‌داد. کازالس حرفی نزد و بخش سولوی کنسرتوئی را که قرار بود اجرا کند ، به همراهی ارکستر نواخت اما از اجرای سویت باخ خودداری کرد زیرا احتیاجی به تمرین مجدد آن نداشت . شنوندگان بسختی اعتراض کردند و بناچار مدیر برنامه دستمزد آنش‌ها را نیز به کازالس پرداخت و او هم سویت باخ را برای مردم نواخت. کازالس دستمزد آنش‌ها را بین اعضای ارکستر تقسیم کرد و باین ترتیب مانع پایمال شدن حق همکارانش شد .



## مسافرت با باخ

از سال ۱۹۰۱ بعد همه ساله کازالس به آمریکای شمالی و مکزیک سفر می کند؛ کشورهای اروپائی نیز بارها شاهد هنرنمایی او بوده اند. طبیعی است که قطعات اجرایی در کنسرت، طی سالها تغییر یافته و شنوندگان سابق نیز جای خود را به نسلهای بعدی داده اند؛ با این همه هنوز هم کازالس مورد علاقه و استقبال هزاران تماشاچی و شنونده است و هنوز هم سویت های باخ - برای ویولنسل تنها - در رپرتوار او جای دارد. اما او چگونه به این سویتها دست یافت؟

آنروزها که کازالس پانزده سال بیشتر نداشت و در بارسلون هنرجوی ساده ای بیش نبود، غالباً به اتفاق پدرش در منازدهای عتیقه فروشی دنبال نت های ارزان کهنه می گشت. یکروز تصادفاً شش سویت ویلنسل باخ را پیدا کرد. پیش از آن او معلمش کم و بیش راجع به این سویتها شنیده بودند و گاه و بیگاه نیز برخی از نوازنده های ویولنسل این سویتها را در کنسرت های خود اجرا می کردند.

کازالس بر آن شد که این سویتها را بیاموزد. او بخوبی می دانست که هر سویت شامل پرلود و چندین رقص است و ضمن کار، به خصوصیات پرلود و یکایک رقصها - بخصوص سارا باندا - پی برد؛ به مرور دنیائی ناشناس، مملو از زیبایی و عظمت بروی او گشوده شد و مخصوصاً دریافت که این سویتها به نوازنده اجازه می دهند که از تمام امکانات ساز حداکثر استفاده را بنماید.

دوازده سال تمام کازالس سرگرم مطالعه و فرا گرفتن این سویتها بود و پس از آن تصمیم گرفت آنها را در کنسرتها بنوازد. «ادوارد اشپیر» در خاطرات خود بنام «زندگی من و دوستانم» راجع به اجرای اولین سویت توسط کازالس اینطور می نویسد:

«این خاطرات مربوط به کنسرتی است که در بیستم اکتبر ۱۹۰۹ در «انجمن کنسرت کلاسیک» لندن اجرا شد. در آن شب کازالس و همکارانش - ماری سولدات و لئونارد بورویک - دو تریوی پیانو از برامس و شوپرت را نواختند و سپس کازالس سویت در دو ماژور باخ را اجرا کرد. از لحظه ای که قطعه آغاز شد شنوندگان مفتون زیبایی سویت باخ و نوازندگی کازالس شدند و هیچان آنان هر لحظه بیشتر می شد تا آنجا که در خاتمه اثر استقبال فوق العاده ای - که در تالارهای کنسرت لندن بندرت نظیر داشت - از کازالس بعمل آوردند. علت این همه استقبال از سویت باخ آن بود که کازالس ضمن حفظ فورم کلاسیک اثر، آنرا با احساس فوق العاده ای اجرا کرد؛ در حالی که بسیاری از نوازندگان معتقد بودند که آثار باخ را باید بدون احساس

و «خشك» نواخت. اهالی آلمان بیش از سایر کشورها مشتاق سویت‌های باخ شدند و کازالس دریافت که شنوندگان آلمانی بموسیقی توجه بیشتری دارند و موسیقی برای آنان تنها يك وسیله سرگرمی و استراحت نیست.

باین ترتیب کازالس راهی نو برای اجرای سویت‌های باخ یافت و بزودی جهان موسیقی به ارزش این سویت‌ها و بخصوص تکنیک قوی آنها، پی برد. سالها بعد، هنگامی که ویولنسلست نابغه بیش از شصت سال داشت راجع به سویت‌های باخ بدوستی اینطور گفت: «برای يك هنرمند، بخصوص يك اجراکننده دست یافتن به چگونگی اجرای يك قطعه، اساسی‌ترین کارهاست. بنظر من ابتدا باید این اثر در روح ما انعکاس یابد و سپس آنرا با کار مداوم بمرحله اجرا در آوریم. من در سویت‌های باخ هر روز چیز تازه‌ای کشف می‌کردم و هنوز هم مطمئن نیستم که به تمام ریزه کاریها و نکات تکنیکی آن دست یافته‌ام.»

آیا نباید کازالس از کشف و معرفی این سویت‌ها احساس غرور کند؛ در نامه‌ای که بسال ۱۹۵۲ به یکی از دوستانداران خود در بمبئی نوشت این‌طور بچشم می‌خورد: «من فقط می‌توانم بشما بگویم که تمام زندگی را با تواضع و حوصله زیاد اختصاص به يك کار - شناسائی هرچه بیشتر سویت‌های باخ - داده‌ام و سعی می‌کنم روز بروز بآن نزدیک‌تر شوم؛ اما متأسفانه هنوز تا قله ایده آل راه زیادی دارم و مطمئن نیستم که قبل از مرگ موفق به تسخیر آن خواهم شد.»

( بقیه دارد )

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی